

انفکاک ساختار اجتماعی و توسعه سیاسی: ایران بین انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی

دکتر خسرو وفایی سعدی*

چکیده

مقاله حاضر، رابطه ساختار اجتماعی ایران با توسعه سیاسی را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. ساختارهای اجتماعی ایران، بویژه از این نظر که برخوردار از انفکاک نبوده و از استقلال نسبی برخوردار نیستند، حرکت‌های کارگزاران و حاملان توسعه سیاسی را عقیم یا همراه با تنش، تنازع و برگشت پذیری نموده است. دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ایران، از یک طرف، ساختارهای فرهنگی و اجتماعی، و بویژه، ساختار اقتصادی وابسته به ساختار سیاسی بوده و از استقلال نسبی برخوردار نبوده‌اند و از طرف دیگر، ساختار سیاسی همواره بر ساختارهای اجتماعی تسلط نسبتاً مطلق داشته است.

نظام سیاسی در ایران، همواره با مداخله حداکثر در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عرصه را بر حوزه عمومی تنگ کرده و امکان تلاش از پایین در عرصه‌های گوناگون را با محدودیت مواجه ساخته است.

به طور کلی، مشکلات ساختاری در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی همواره بعنوان مانعی جدی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رفسنجان.

بر سر راه دستیابی مسالمت‌آمیز، تدریجی و اثباتی به توسعه سیاسی، عمل کرده است.

کلید واژه‌ها

توسعه سیاسی، انفکاک ساختاری، ساختار اجتماعی، ساختار اقتصادی، مشروطیت، جمهوریت.

مقدمه

توسعه سیاسی در ایران، چه در قالب مشروطیت و چه در چارچوب جمهوریت، طی یکصد سال گذشته دارای فراز و نشیب‌های گوناگون بوده و بعنوان یکی از مقولات مهم و بحث‌انگیز، برای محافل علمی و دانشگاهی و حتی فراتر از آن، حوزه عمومی و رسانه‌ای، و نیز عرصه‌های اجتماعی، مطرح بوده است.

از ابتدای حرکت در مسیر توسعه سیاسی، که با «انقلاب مشروطه» آغاز شد تاکنون، همواره تعامل مثبت یا منفی با مقوله توسعه سیاسی، در سطح سیاست و کارگزاران آن یعنی نخبگان ایزاری، در عرصه اندیشه و نظر، در بین نخبگان فکری، و همچنین در ساحت ساختارهای اجتماعی وجود داشته است.

شرایط خاص تاریخی - اجتماعی ایران، تحقیق و مطالعه بیشتر در مورد ریشه‌یابی تحولات سیاسی - اجتماعی و بطور خاص توسعه سیاسی را ضروری ساخته و شناخت عوامل و موانع این مقوله مهم، که سرنوشت یکصد ساله ملت ایران را دستخوش رویدادهای مربوط به خود کرده، و تلاش نظری برای رفع سلبی و نیز گسترش و تعمیق عوامل اثباتی را، با اهمیت ساخته است.

در همین رابطه، نوشته حاضر تلاش دارد تا موانع ساختاری توسعه سیاسی ایران در عرصه اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

۱. بیان مسئله

تاریخ تحولات سیاسی ایران، بیانگر این واقعیت است که تلاش در جهت نیل به توسعه سیاسی، چه در قالب «مشروطیت» یا در چارچوب «جمهوریت» طی سده اخیر، برخوردار از فراز

و تشیب‌های گوناگون و بعضاً متعارضی بوده است.

یکی از مواردی که در این رابطه قابل توجه و درخور تحقیق است نسبت بین عوامل ساختاری و کارگزاری است.

در حالی که نیروهای اجتماعی بعنوان موتور محرک تحولات سیاسی در این سده تلاش‌های زیادی بویژه در پیدایش انقلاب مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت، و انقلاب اسلامی داشته‌اند، ساختارهای اجتماعی، ظرفیت لازم را برای بستر سازی، تسهیل و پایداری ثمرات تلاش‌های این نیروهای اجتماعی نداشته است.

این ناهمخوانی ساختاری - کارگزاری در سده اخیر، که همواره بعنوان یکی از وجوه امتناعی توسعه سیاسی عمل کرده است، نه تنها تأثیرات مخربی بر روند دستیابی به مراحل پیشرفته توسعه سیاسی داشته است، بلکه این فرآیند را با شاخصه‌هایی منفی، همچون منازعه‌آمیزی و برگشت‌پذیری همراه کرده است.

این نوشتار، ویژگی‌های منفی ساختار اجتماعی ایران، بعنوان یکی از موانع عمده برای نیل به توسعه سیاسی، بویژه از جهت روابط بین اجزای این ساختار اجتماعی، یعنی چگونگی استقلال یا وابستگی این زیر ساختارها، را مورد بحث قرار داده تا مشخص شود وضعیت ساختار اجتماعی ایران تا چه میزان با تئوری‌های کلان توسعه سیاسی، که استقلال یا همان «انفکاک ساختارهای اجتماعی» را بعنوان یکی از پیش‌زمینه‌های توسعه سیاسی، قلمداد کرده‌اند، همخوانی دارد.

۲. تعریف مفاهیم

توسعه سیاسی^۱: از توسعه سیاسی تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است. لوسین پای نظریه‌پرداز توسعه سیاسی چند ویژگی برای این مفهوم از جمله: لزوم توسعه اقتصادی^۲، نوسازی سیاسی، غلبه دولت ملی بر رقبای سنتی، توسعه اقتصادی - اداری، بسیج و مشارکت

1. Political Development
2. Economic Development

فعالانه مردم، استمرار دموکراسی و یکی از جنبه‌های تغییر اجتماعی^۱، را برمی‌شمارد، [۱] و در نهایت تعریف خود از توسعه سیاسی را اینگونه ارائه می‌دهد: «توسعه سیاسی عبارت است از کارایی بالای حکومت، که لازمه آن افزایش کارایی اجرایی و ظرفیت بیشتر در سیاست عمومی است.» [۲]

با وجود این، پای اذعان می‌دارد که مفهوم «توسعه سیاسی» بر غم جایگاه مهم که در عرصه سیاست و علم سیاست دارد از جمله مفاهیمی است که هنوز ابهام و عدم صراحت زیادی در مورد آن وجود دارد. [۳]

لوسین پای در جای دیگری بیان می‌دارد اگر جوامع جهان سومی شش بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران توزیع و بحران یکپارچگی را پشت سر گذارند به مرحله توسعه سیاسی دست خواهند یافت. [۴]

لئونارد بایندر^۲ نیز برای توسعه سیاسی ویژگی‌هایی همچون تغییر از هویت دینی به هویت قومی، و از هویت محلی به هویت اجتماعی، تغییر مشروعیت از یک منبع متعالی به یک منبع دنیوی، تغییر مشارکت سیاسی از نخبه به توده و از خانواده به گروه، تغییر مناصب دولتی بر اساس وابستگی خانوادگی به واگذاری بر اساس شایستگی را لازم می‌داند. [۵]

برخی از نظریه پردازان همچون رابرت دال^۳، آیدم^۴، دیوید اپتر^۵ و آیزنشتات^۶ دو شاخصه مشارکت سیاسی شهروندان و رقابت گروهی را معیار توسعه سیاسی معرفی کرده‌اند که همین تعریف مورد توجه این نوشتار بوده است. [۶]

انفکاک ساختاری: از انفکاک ساختاری نیز تعاریف متنوعی وجود دارد. هانتینگتون بر این باور است که هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف ناپذیری به انعطاف پذیری، و از پراکندگی به یگانگی، گرایش پیدا کند، به همان نسبت بر میزان توسعه سیاسی آن افزوده شده است. [۷]

عبدالعلی قوام، انفکاک ساختار اجتماعی، بعنوان پیش شرط جامعه مدنی را، به معنای تنوع ساختاری و برخورداری نسبی خرده نظام‌ها از استقلال می‌داند. [۸]

1. Social Change

2. Leonard Binder

3. R. Dahl

4. Idem

5. D. Apter

6. Eisenstadt

در این نوشتار، منظور از انفکاک ساختاری، همین استقلال نسبی خرده سیستم‌های اجتماعی است.

۳. ساختار اجتماعی ایران

ساختار اجتماعی ایران، تا حدود زیادی بعنوان سدی در راه تحقق توسعه سیاسی عمل کرده است.

بحث پیرامون ساختار اجتماعی ایران در دو قسمت انجام شده است. در قسمت اول، برخی ویژگی‌های خاص مانند ساختار سلسله مراتبی، تنوع قومی - مذهبی، پراکندگی اجتماعی مورد اشاره قرار گرفته، و در قسمت دوم، ساختار اجتماعی از جهت انفکاک ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورد بحث قرار گرفته است:

۳-۱. شاخصه‌های ساختار اجتماعی ایران

۳-۱-۱. ساختار سلسله مراتبی

ایران برخلاف جوامع غربی، هیچگاه بطور قاطع از صورت بندی طبقاتی برخوردار نبوده است. این بدان معنا است که منازعات تاریخی در ایران هیچگاه جنبه طبقاتی به خود نگرفته است و رابطه برده - برده‌دار یا فئودال - رعیت و یا سرمایه‌دار - کارگر را تجربه نکرده است. اگر چه در گذشته رابطه ارباب - رعیت در ایران وجود داشته است، اما با توجه با اینکه خود ارباب با واسطه‌های عمودی به ساختار سیاسی مرتبط و فاقد استقلال رای بوده است، این نوع رابطه بین ارباب و رعیت را نمی‌توان رابطه طبقاتی به معنای رابطه طبقاتی موجود در جوامع غربی تلقی نمود.

ساختار اجتماعی ایران، بیشتر سلسله مراتبی بوده تا طبقاتی، و این وضعیت در شکل‌گیری ساختار سیاسی سلسله مراتبی نقش به‌سزایی داشته است. در ایران، افراد و گروه‌های اجتماعی نه در شکل طبقه، بلکه در گروه بندی‌های قومی و مذهبی با ساختاری سنتی دسته بندی شده بوده‌اند. «هر اجتماع و گروهی، خواه قبیله‌ای، روستایی^۲ و یا شهری^۳ شبکه‌های محلی

جداگانه‌ای داشت. این شبکه‌ها که ساختارهای تقریباً سلسله مراتبی داشتند، همانند یکدیگر بودند. زیر بنای هرم را مردم عادی ایلاتی، دهقانی و شهری تشکیل می‌دادند. بزرگان محلی که در راس هرم قرار داشتند عبارت بودند از خوانین، اعیان، تیولداران، مالکان، علمای عالی رتبه و تجار عمده. قسمت میانی هرم را رهبران محلی از جمله روسای ایلات و کدخداها، تشکیل می‌دادند.» [۹]

خود این وضعیت سلسله مراتبی در سطوح عشایری، روستایی و شهری بهترین زمینه و بستر بود تا به ساختار سلسله مراتبی در حوزه سیاست شکل دهد و راس هرم نیز از همین شبکه اجتماعی بعنوان مناسبترین ابزار حاکمیت سیاسی سلسله مراتبی استفاده نماید و حاکمیت خود را، خواه به تهدید و زور یا تطمیع و همراه سازی سلسله مراتب اجتماعی و ایجاد یکپارچگی^۴ بین حکومت و جامعه، اعمال نماید.

۲-۳. تنوع قومی - مذهبی

ایران بر خلاف بسیاری از جوامع غربی که به لحاظ قومی و یا حداقل مذهبی، از یکپارچگی و وحدت برخوردارند، از تنوع زیادی برخوردار است. گوناگونی اقوام و مذاهب در طول تاریخ یکی از ابزارهایی بوده است که حاکمان سیاسی در جهت تحکیم قدرت خود از آن استفاده کرده‌اند.

جیمز بیل^۵ از این ویژگی ایران با عنوان جامعه «موزائیکی» یاد کرده است که در آن اقوام و مذاهب گوناگون در کنار هم چیده شده‌اند.

یرواند آبراهامیان، ویژگی‌های طبیعی ایران را زمینه و علت این تنوع اجتماعی دانسته و پس از توضیح شرایط طبیعی و اقلیمی ایران، اقوام و مذاهب گوناگون را همراه با تعداد آنها طی جدولی معرفی می‌نماید. [۱۰]

به هر صورت، این وضعیت باعث شده است که خواه در بین مناطق عشایری و کوچنده، یا در مناطق روستایی و یا محله‌های شهری، تنوع قومی و مذهبی، زمینه‌هایی برای تنازع و اختلاف

3. Urban

4- Integration

5. James A. Bill

وجود داشته باشد. در طول تاریخ نیز حاکمیت‌های سیاسی بر اساس تئوری «تفرقه بیانداز و حکومت کن» از این اختلافات استفاده کرده‌اند. منازعات حیدری - نعمتی که در محله‌های شهری ایران از زمان صفویان آغاز شد، گویای جنبه‌ای از همین وضعیت است. در بین مناطق روستایی نیز این دسته بندی‌ها به شکل بالا ده - پایین ده وجود داشت، همچنان که این دسته بندی‌ها در مناطق عشایری و بین قومیت‌های مختلف آن وجود داشت. یکی از ابزارهای تحکیم قدرت سیاسی در ایران همواره استفاده از این اختلافات و منازعات بوده است، هر چند که در نهایت دولت سعی می‌کرده با استفاده از عوامل سلسله مراتبی خود در شهرها، روستاها و ایلات، این منازعات را حل و فصل نموده و طرفین دعوا را متوجه قدرت مافوق نماید. این شرایط به خودی خود زمینه ساز رابطه آمریت - تابعیت از سوی نظام سیاسی و جامعه متنوع قومی و مذهبی شده است.

۳-۱-۳. پراکندگی اجتماعی

همچنان که تئوری‌های نوسازی و توسعه سیاسی تاکید دارند، شهری شدن^۱ جوامع غربی نقش بسزایی در توسعه داشته است، بطوری که برخی نظریه پردازان همچون جیرالد بریز^۲ «شهری شدن» را اصلی‌ترین عامل توسعه معرفی کرده‌اند. [۱۱]

اما در ایران پراکندگی جغرافیایی، یکی از عوامل مهمی بوده است که مانع اتصال و ارتباط مستمر گروه‌های اجتماعی به یکدیگر و در نتیجه فقدان تشکیل اجتماعی شده است. نبود رودخانه‌ها و دریاچه‌های قابل کشتیرانی، بارش بسیار اندک باران - بارش سالانه نیمی از کل مساحت کشور کمتر از بیست و پنج سانتی متر - و نیز وجود صحرای پهناور مرکزی که رشته کوه‌های عظیم - زاگرس، البرز، مکران و ارتفاعات دیگر - آن را احاطه کرده است، موجب چند پارگی جمعیت در روستاهای دور افتاده، در شهرهای جدا افتاده و قبایل خانه به دوش شده بود. [۱۲]

بطور طبیعی، این وضعیت، از یکسو دست حکومت را برای اعمال قدرت و اقتدار^۳ باز

1. Urbanization

2- G. Brisse

3. Authority

گذاشته و از سوی دیگر، زمینه وحدت و اتحاد و تشکل یابی مردم را بطور گسترده و عمومی، علیه نظام‌های استبدادی گذشته و تحمیل اراده و خواست‌های خود به حکومت مرکزی، کاهش داده است. این شرایط پراکنده جمعیتی، از یکسو باعث شده تا نظام‌های سیاسی، قدرت خود را بطور سلسله مراتبی و عمودی توسط عوامل روستایی، عشایری و شهری اعمال نمایند، و از سوی دیگر ایجاد ارتباط افقی بین گروه‌های اجتماعی با مشکل و مانع جدی مواجه شود و نتیجه حاکمیت مرکزی با کمترین هزینه‌ای به خواسته‌ها و تحمیل اراده خود دست یابد.

۳-۲. فقدان انفکاک ساختاری

یکی از نظریاتی که وضعیت جوامع جهان سوم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و مقایسه جوامع مدرن و سنتی را مبتنی بر تمایزات ساختاری می‌نماید، نظریه تالکوت پارسونز^۱ است. این نظریه و دیگر نظریات مشابه، عمدتاً به مقایسه مبتنی بر تفاوت در ویژگی‌های جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته تاکید دارد و از جمله ویژگی‌های متفاوت در جوامع توسعه نیافته و توسعه یافته را تداخل کارکردی در جوامع توسعه نیافته یا تفکیک کارکردی در جوامع توسعه یافته معرفی می‌کند. [۱۳]

آلموند و پاول اصولاً نوسازی سیاسی را بر حسب درجه انفکاک ساختاری و تخصص کارکردی تجزیه و تحلیل می‌کنند. [۱۴]

ضمن پذیرش نسبی تئوری فوق، باید یادآوری نمود که مراد ما از فقدان انفکاک ساختاری بیشتر جنبه ساختاری^۲ است تا کارگزاری^۳. به عبارتی در اینجا به تداخل یا تفکیک کارکردها توجه نشده، بلکه تداخل یا تفکیک ساختارها مورد نظر بوده است که به نظر ما از اهمیت به مراتب بیشتری نسبت به تداخل یا تفکیک کارکردها برخوردار است که عمدتاً به عوامل انسانی و کارگزاری معطوف می‌شود.

به نظر می‌رسد، یکی از مهم‌ترین و در عین حال، مقدم‌ترین موانع توسعه سیاسی در ایران، همین فقدان انفکاک ساختاری است که ریشه‌ای تاریخی داشته و همچنان نیز بعنوان چالشی مهم

1. T. Parsons

2. Structural

3. Agency

بر سر راه توسعه سیاسی قرار گرفته است.

از آنجا که فقدان انفکاک ساختاری، اصلی‌ترین، مهم‌ترین و با اولویت‌ترین مانع در جهت توسعه سیاسی بوده و همچنان نیز این وضعیت ادامه دارد و یکی از عوامل برگشت پذیری و منازعه‌آمیز شدن تلاش‌های گذشته و حال در جهت توسعه سیاسی بوده است، ضرورت دارد تا توضیح بیشتری درباره آن داده شود.

مطمئناً یکی از تفاوت‌های عمده نه تنها بین ایران و جوامع غربی، بلکه بین ایران و حتی بسیاری از جوامع جهان سومی، در همین فقدان انفکاک ساختاری است. در جوامع غربی، ساختار اجتماعی از گذشته‌های دور تاریخی دچار انفکاک شده بود و ساختار اقتصادی و حتی ساختار فرهنگی از قرن‌های پیش، از استقلال نسبی برخوردار بوده‌اند و در نتیجه زمینه بسیار مهیا بوده است تا برای طی نمودن مسیر توسعه سیاسی به سمت انفکاک در ساختار سیاسی حرکت نموده و پیشنهاد تفکیک قوا ارائه شود، در حالی که در ایران، بدلیل عدم انفکاک در ساختار اجتماعی، تجویز پیشنهاد تفکیک قوا و مشروطیت قدرت چندان قرین توفیق نبوده است و برگشت پذیری به وضعیت گذشته را تسهیل کرده است.

باید پذیرفت که از همان اوایل تلاش برای دستیابی به توسعه سیاسی در قالب مشروطه خواهی، توجه نخبگان فکری جدید در ایران، معطوف به ساختار سیاسی شده و مشکل را متوجه عرصه سیاست دانسته و در نتیجه راه حل را نیز در همان عرصه جستجو کرده‌اند و به همین دلیل دچار اشتباه احتمالی در گزینش اولویت‌ها شده‌اند. به عبارتی، آنها به جای آن که مشکل را ابتدا در نظام اجتماعی جستجو کرده و در پی علاج آن باشند، مشکل توسعه سیاسی را مستقیماً در نظام سیاسی^۱ جستجو کرده و در پی علاج آن بوده‌اند. به باور آنها با انفکاک ساختاری در نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی مطلقه به نظام سیاسی مشروطه، همه مشکلات حل، و روند توسعه سیاسی آغاز شده و سپس استمرار خواهد یافت. به نظر آنها با تفکیک قوا و ایجاد مجلس شورای ملی و راه اندازی قوه قضائیه مستقل، مشکل سیاست ایران هم حل خواهد شد. اما تجربه نشان داد بدلیل آن که اولویت اول نادیده گرفته شد و به جای پرداختن به انفکاک در ساختار اجتماعی ایران، اذهان متوجه انفکاک در ساختار سیاسی شد، با

1. Political System

گذشت حدود یک قرن از این اقدام، آن نتایج مورد انتظار حاصل نشده و مجلس شورای ملی و نیز قوه قضاییه در اغلب مواقع بعنوان مجلسی فرمایشی و گوش به فرمان و نه مجلسی مستقل از قوه مجریه عمل کرده است.

اگر نخبگان فکری، مشکل سیاست ایران را در صورتبندی ویژه ساختار اجتماعی که متفاوت با غرب است جستجو می‌کردند، به یقین راهکار حل مشکل را نیز بدرستی تشخیص داده و با هزینه‌های کمتری دستیابی به هدف توسعه سیاسی را پیگیری می‌کردند. این درست است که در غرب، مشکل دولت مطلقه بوسیله راهکاری بنام دولت مشروطه حل شد، اما این واقعیت مهمتر را باید مد نظر قرار داد که، در جوامع غربی، پیش از تفکیک قوا و مشروطیت سلطنت، تفکیک ساختارهای اجتماعی وجود داشته، و در نتیجه زمینه‌های مساعد برای مشروطیت سلطنت فراهم شده است. در جوامع غربی ساختارهای اجتماعی یعنی ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، نه تنها از استقلال نسبی برخوردار بودند بلکه حتی در مواردی، ساختار سیاسی وابستگی نسبی به ساختار اقتصادی داشته است. به همین دلیل، حل مشکل سلطنت مطلقه بوسیله سلطنت مشروطه، سریع‌تر و کم هزینه‌تر اتفاق می‌افتد و روندی تدریجی و مسالمت‌آمیز را پشت سر می‌گذارد. این در حالی است که در ایران این مشکل یعنی ادغام ساختاری که ریشه‌ای تاریخی داشته است لاینحل مانده و نخبگان فکری بدنبال حل مشکل دوم یعنی انفکاک در ساختار سیاسی^۱ که همان تبدیل نظام سیاسی مطلقه به نظام سیاسی مشروطه و تفکیک و توزیع قدرت است، بوده‌اند.

به دلیل آن که نخبگان فکری ما الگوی غربی را الگوی مناسب توسعه سیاسی دیده‌اند لاجرم راه حل‌های سیاسی آنها را نیز برای دستیابی به توسعه سیاسی برگزیده‌اند، در حالی که شرایط اجتماعی - تاریخی ایران با غرب تفاوت چشمگیر و سرنوشت سازی داشته و دارد.

نخبگان فکری ایران در اثر سفر به جوامع غربی و مطالعه منابع مکتوب، با واقعیت‌های جوامع غربی از جمله تبدیل نظام سلطنتی مطلقه به سلطنتی مشروطه طی انقلاب ۱۶۸۸ در انگلیس و سپس تبدیل نظام سلطنتی مطلقه یا سلطنتی مشروطه به نظام سیاسی جمهوری طی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، آشنا شده‌اند، اما بر شرایط تاریخی و اجتماعی که زمینه ساز این تحولات

1. Political Structure

بوده‌اند که مهمترین آنها همان انفکاک ساختارهای اجتماعی بوده است، آگاهی نیافته‌اند. نخبگان فکری ایران‌گرینش استراتژی خویش را به سمت هدف که در عرصه و ساختار سیاسی محدود می‌شده است، سازماندهی کرده و در آن مسیر تلاش و کوشش نموده‌اند، اما مشکل بزرگتر، مهمتر و مقدم‌تر که همان ساختار اجتماعی انفکاک نشده است، توجه آن‌ها را جلب نکرده، و به همین دلیل تلاش‌ها و کوشش‌های آنها موفقیت مورد انتظار را برای آنها رقم نزده است و البته این امر، طبیعی است.

هنگامی که ساختار اقتصادی^۱ در ساختار سیاسی^۲ ادغام شده است و ساختار فرهنگی نیز بطور نسبی و البته کمتر از ساختار اقتصادی وابسته به ساختار سیاسی است، بدیهی است که تلاش‌های نخبگان فکری و نیروهای اجتماعی، حتی اگر با انقلاب و تغییر اساسی و کلان نظام سیاسی همراه باشد، نتیجه دلخواه را نخواهد داشت، زیرا بر خلاف انتظار، حتی پس از تفکیک قوا و مشروطه شدن سلطنت، بتدریج شرایط قبل از مشروطه حاکم خواهد شد.

برخلاف دیدگاه اسکاچ پل^۳ که معتقد است که انقلاب ایران، یک انقلاب اجتماعی و نه انقلاب سیاسی است. [۱۵] نگارنده بر این باور است که انقلاب‌های ایران چه در زمان مشروطه و چه در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، اگر چه به لحاظ طبقاتی و کارگزاری، فراتر از عرصه سیاسی بوده و عرصه‌های اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار داده است، اما به لحاظ ساختاری، تأثیر تعیین کننده‌ای بر ساختار اجتماعی نداشته‌اند، به این معنا که مثلاً اشراف زمیندار تبدیل به اشراف صنعتی شده و یا جای خود را به اشراف جدید داده، و اقتصاد کشاورزی نیز به سمت اقتصاد تجاری تغییر جهت داده است، ولی محتوا و ماهیت مناسبات ساختارهای سیاسی و اقتصادی، که همواره به سود ساختار سیاسی بوده، تغییری نیافته، و همچنان تفوق سیاست بر اقتصاد حفظ شده است و این به معنای عدم دگرگونی کامل و جامع در ساختارهای اجتماعی بوده است.

در غرب، بویژه طی چند قرن گذشته، مناسبات تولیدی حرف اول را در مناسبات اجتماعی و سیاسی زده و در واقع اگر نگوئیم مناسبات تولیدی حرف اول را در مناسبات اجتماعی و سیاسی زده و عامل اصلی و موتور محرکه تحولات^۴ اجتماعی - سیاسی بوده، حداقل می‌توان

1. Economic Structure

2. Political Structure

3. T. Skocpol

4. Evolutions

از آن بعنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل این تحولات یاد کرد، و از طرفی دیگر، در رابطه بین ساختار اقتصادی با ساختار سیاسی می‌توان ادعا کرد که اقتدار روابط همواره در دست ساختار اقتصادی بوده است، و این واقعیت نه تنها در تحولات اجتماعی و داخلی بلکه در مناسبات خارجی این جوامع نیز تأثیر گذاشته است، به طوری که برخی معتقدند عملکرد نظام سیاسی در رابطه با دو پدیده جهانی استعمار و امپریالیسم ناشی از فشار و خواست نظام اقتصادی یعنی نظام سرمایه داری بوده است. زیرا «سرمایه‌داری برای حفظ و بقای سرمایه‌های خود در خارج از کشور، نیاز به تضمین و قدرت داشت. پس سرمایه داران که مهمترین ایجادکنندگان استقلال و بزرگترین پردازنده مالیات بودند، دولت را به خدمت گرفته و از قدرت حاضر و آماده آن استفاده کردند و بدین ترتیب استعمار و استثمار راه تکامل خود را باز کرده و بدین ترتیب سرمایه داران پس از تسلط اقتصادی به تسلط سیاسی نیز دست یافتند.» [۱۶]

ساختار اقتصادی غرب که عمده‌تاً در دست سرمایه داران بود در رویکرد بیرونی خود صرفاً به استعمار آرام و انتقال منابع اولیه جوامع جهان سومی سابق اکتفا نکرد و علاوه بر آن، خشونت و قدرت عریان دولت و ساختار سیاسی را به خدمت گرفت و پدیده جدیدی به نام «امپریالیسم» که در واقع همان «مستعمره سازی به شکل نوین» آن بود را نیز هدف خود قرار داد.

بنابراین در جوامع غربی رابطه ساختار اقتصادی با ساختار سیاسی، تفاوتی اساسی با ایران داشته، تا آنجا که حتی می‌توان ادعا کرد که تا حدود زیادی رابطه ساختار اقتصادی و سیاسی در ایران نسبت به غرب، معکوس بوده است. [۱۷]

در ایران مشکل اصلی سیاست، نه دولت مطلقه و دولت بسته بوده است چنانکه نیروهای لیبرال گفته و می‌گویند و در نتیجه راهکار آن را در دولت مشروطه و جمهوری یافته‌اند، و نه دولت ابزاری و دست نشانده، چنانکه نیروهای چپ‌گرا گفته و می‌گویند و در نتیجه راهکار آن را در دولت سوسیالیستی^۱ یا سوسیال دموکراسی^۲ یافته‌اند.

اگر چه در ایران، حتی در شناخت مشکل سیاست از همان صدر مشروطیت بین نیروهای مدرن اعم از چپ و راست اختلاف نظر بوده و نیروهای راست‌گرا تئوری‌های لیبرالیستی را الگو قرار داده و مشکل سیاست را مطلقه یا مشروطه بودن سلطنت دانسته و راه حل آن را مشروطیت

1. Socialist State

2. Social Democracy

و جمهوريت مى‌دانستند، و نيروهاى چپ گرا هم با تقليل واقعيات ايران به تئورى‌هاى ماركسيستى، تحت تأثير اين تئورى‌ها قرار گرفته و مشكل سياست را ابزار طبقاتى بودن دولت و يا دست نشانده امپرياليسم بودن آن دانسته و راه حل آترا در كمونيستى و سوسياليستى شدن نظام سياسى مى‌ديدند، اما واقعيات اين است كه تغيير نظام سياسى¹ از سلطنت مطلقه به مشروطه و از سلطنتى به جمهورى، و يا از ابزارى بودن و دست نشاندى بودن به سوسياليسم، مسئله جوامع غربى بوده است كه مشكل مقدم بر آن يعنى ادغام ساختارهاى اجتماعى را نداشته‌اند. در ايران، اين مشكل سلطنت مطلقه يا سلطنت مشروطه، مسئله دوم و تا حدود زيادى روبنايى، بوده و هست. در ايران آنگونه كه تجربه نشان داده تاز مانى كه ساختارهاى اقتصادى بطور تقريباً مطلق و ساختار فرهنگى بطور نسبى، خواسته يا ناخواسته، وابسته به ساختار سياسى است، تحول در ساختار سياسى² حتى در جهت توسعه سياسى نمى‌تواند امرى پايدار و ماندگار و رو به پيشرفت باشد. حتى نيروهاى هوادار توسعه سياسى نيز در صورت تصرف عرصه سياسى، در چارچوب مناسبات نامتوازن بين ساختار اقتصادى و ساختار سياسى، اسير و گرفتار شده و فرصت‌هاى تاريخى حركت به سمت تحقق توسعه سياسى را از دست داده و توسعه سياسى را دچار برگشت پذيرى نموده و در معرض شكست نسبى قرار مى‌دهند.

در واقع شناخت مشكل سياست در ايران، از همان ابتدا مبتنى بر واقعيات نبوده و بيشتر مبتنى بر بخشى از واقعيات غربى بوده است. در ايران، مشكل سياست صرفاً مربوط به عرصه سياست و منحصر به دولت و ساختار سياسى نبوده و نيست، كه راه حل آن تفكيك قوا باشد. بلكه قبل از آن، مشكل سياست ايران به رابطه‌اى كه ساختار سياسى، با ديگر زير ساختارهاى اجتماعى و بويژه ساختار اقتصادى دارد، مربوط مى‌شود، و به همين دليل است كه در ايران مشكل اول، فقدان انفكاك در ساختارهاى اجتماعى بوده است، و در نتيجه راهكار اول و متناسب با شرايط ايران تفكيك ساختارهاى اجتماعى است.

با اين استدلال، دستيابى به توسعه سياسى، زمانى قرين موفقيت كامل خواهد شد كه فاز اول و مهمتر و ارجح‌تر آن يعنى اصلاح ساختار اجتماعى در جهت تغيير مناسبات اقتصادى -

سیاسی عملی شده و انفکاک ساختاری در حوزه کلان‌تر و اعم‌تر از ساختار سیاسی یعنی ساختار اجتماعی، حادث شده باشد.

باید پذیرفت که ما در ایران نیز همچون بسیاری از جوامع جهان سومی با مشکلی اساسی که مورد توجه ثوری پردازان ساختار - کارکرد قرار گرفته است مواجهیم و آن تداخل کارکردی است [۱۸]، اما واقعیت این است که خود این تداخل کارکردی نتیجه و معلول تداخل ساختاری است و اگر در جامعه‌ای که درگیر تداخل ساختاری است مشکل تداخل کارکردی نباشد امری تعجب‌آور است. توضیح چگونگی و چرایی مشکل تداخل ساختاری در ایران، یعنی ادغام اقتصاد و فرهنگ در سیاست که پیشینه‌ای بیش از سه هزار سال دارد، خود تحقیق گسترده‌ای را می‌طلبد، و اشاره اجمالی به این مشکل نیز بیشتر در راستای توجه دادن به این مسئله است که در ایران، اگر چه نظام اجتماعی^۱ و زیر ساختارهای آن یعنی ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی آن در انحصار و قبضه نظام سیاسی بوده و هست، و سرنوشت اقتصاد بطور تقریباً مطلق و فرهنگ به طور نسبی توسط سیاست تعیین شده و رقم خورده است، اما راه علاج این مشکل توجه صرف به حوزه سیاست و ساختار سیاسی و غافل شدن از نظام اجتماعی و ویژگی‌های آن که اعم از نظام سیاسی است، نیست.

به دلیل تفاوت ایران و غرب در رابطه با مناسبات موجود در ساختارهای اجتماعی بویژه مناسبات اقتصادی - سیاسی، سخن گفتن از تفکیک قوا و توزیع قدرت یعنی چیزی که در غرب پس از پشت سر گذاشتن انفکاک ساختاری به مرحله اجرا درآمد، زمانی در مورد ایران بجا و با معنا است که قبل از آن به توفیق انفکاک در ساختار اجتماعی رسیده باشد.

در ایران، هرگاه طبقه متوسط^۲ و نیروهای اجتماعی خواهان توسعه سیاسی، از عرصه جامعه وارد عرصه سیاست شده‌اند، نتوانسته‌اند اهداف آرمانی خود را به پیش ببرند و در باتلاق مناسبات اقتصادی - سیاسی ویژه ایران اسیر شده‌اند زیرا پیش نیازهای توسعه سیاسی و انفکاک در ساختار سیاسی (تفکیک قوا)، یعنی انفکاک در ساختار اجتماعی را پشت سر نگذاشته‌اند.

طبقه متوسط هوادار توسعه سیاسی نیز پس از انتقال از عرصه جامعه به عرصه سیاست، پس از فرو نشستن جنجال‌های اولیه ناشی از تغییرات سیاسی، بدلیل استقرار در ساختار سیاسی

خاصی که از یک سو تمامی ساختار اجتماعی را در قبضه خود دارد، و از سوی دیگر ظرفیت و توان پاسخگویی به مطالبات اجتماعی را ندارد بر شکاف ملت - دولت^۱ می‌افزاید.

زیرا مناسبات ویژه اقتصادی - سیاسی ایران که ناشی از مناسبات ساختاری خاص این دو حوزه است، اجازه استمرار تلاش‌ها به سوی توسعه سیاسی را نمی‌دهد و در نتیجه عملکرد آنها نیز با بازخورد^۲ منفی مواجه شده و پشتیبانی عمومی را نیز از دست داده و فرصت‌های تاریخی ناقص، برای دستیابی به توسعه سیاسی را از دست می‌دهند.

تحولات سده گذشته ایران بیانگر این واقعیت است که، نیروهای فرهنگی سنتی جای خود را به نیروهای فرهنگی مدرن، نیروهای اقتصادی سنتی جای خود را به نیروهای اقتصادی مدرن، و نیروهای سیاسی سنتی جای خود را به نیروهای سیاسی مدرن می‌دهند، اما بدلیل آنکه ساختارهای اجتماعی و مناسبات بین آنها ثابت مانده است و ساختار اقتصادی و فرهنگی همچنان در ساختار سیاسی ادغام شده‌اند، توسعه سیاسی محقق نمی‌شود و صرفاً تغییرات سیاسی که جنبه شکلی و روبنایی دارد، و در نتیجه شکننده، مقطعی و ناپایدار است، بوجود می‌آید.

در چنین شرایطی، یعنی فقدان انفکاک در ساختارهای اجتماعی، «نیروهای مدرن سیاسی با هدف دستیابی به توسعه سیاسی دست به اقداماتی از جمله نهاد سازی، تاسیس پارلمان، حزب، رسانه‌های گروهی به ظاهر مستقل می‌زنند، اما از آنجا که اولاً این نهاد سازی از بالا است و ثانیاً پشتوانه اقتصادی برآمده از طبقه اقتصادی مستقل و قوی از پایین را ندارد پایدار نمی‌مانند. تا قبل از انقلاب مشروطه، قدرت، خودکامه بود در عین حال که نوعی تکثر قدرت هم مشاهده می‌شد، ولی با انقلاب مشروطه قدرت علاوه بر ویژگی خودکامگی، تکثر قدرت را نیز از دست داد و تمرکز یافت. در حالی که انتظار می‌رفت با انقلاب مشروطه، قدرت خودکامه از بین برود ولی از آنجایی که نظام اجتماعی از نظر ساختاری آماده نبود، انقلاب مشروطه به حکومت مطلقه بدل گشت،» [۱۹] و در واقع مجالس دوم تا ششم در بلا تکلیفی و دست و پا زدن‌های بیهوده برای استقرار آنچه سال‌ها، قشرها و طبقات مختلف شهر نشین تحت عنوان عدالتخواهی و مشروطه‌طلبی مطرح می‌کردند، به سر بردند. [۲۰]

همچنین ممکن است نیروهای مدرن که در نتیجه جنبشهای اجتماعی از عرصه جامعه وارد عرصه سیاست می‌شوند، با هدف دستیابی به پشتوانه اقتصادی برای توسعه سیاسی، دست به کوچک سازی فعالیت‌های اقتصادی دولت و حرکت به سمت خصوصی سازی و طبقه سازی بزنند، اما چون اینگونه تحرکات، جهشی، عمودی، رانت خوارانه و مبتنی بر روابط شخصی و گروهی، و در نتیجه با فساد همراه است، و مهمتر از آن، بسترهای اجتماعی مبتنی بر انفکاک ساختاری فراهم نیست، موقعیت آنها را نزد مردم تضعیف کرده و شکاف دولت - ملت را تشدید می‌کند و در واقع فرصت‌های تاریخی برای دستیابی به توسعه سیاسی از بین می‌رود. بنظر می‌رسد ریشه این ناکامی‌های تاریخی، تا حدود زیادی به برخوردار نبودن از مقدمات توسعه سیاسی یعنی دستیابی به توسعه اجتماعی به معنای انفکاک در ساختارهای اجتماعی باز می‌گردد.

۴. ساختار اجتماعی و کارگزاران سیاسی

جایگاه ساختار سیاسی در ساختار اجتماعی ایران به گونه‌ای است که کارگزاران آن، با توجه به قدرت عملی که در اختیار دارند می‌توانند اقداماتی را در جهت بسته یا باز شدن فضای سیاسی، مطلقه یا مشروطه شدن ساختار حقوقی، توزیع یا تمرکز قدرت سیاسی و نیز توزیع یا تمرکز منابع و فعالیت‌های اقتصادی، انجام دهند.

کارگزاران سیاسی هم می‌توانند بعنوان مانع توسعه سیاسی، و هم بعنوان یک عامل تسهیل‌کننده و کاتالیزور توسعه سیاسی عمل کنند.

انتقال نیروهای اجتماعی از عرصه مبارزه اجتماعی به عرصه سیاست، در تحولات سده اخیر همچون انقلاب مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و دوم خرداد ۱۳۷۶، نشان داد که این نیروها، در جایگاه جدید، علاقمند به گسترش حوزه عمومی و جامعه مدنی هستند و تلاش‌هایی نیز در این جهت داشته‌اند که در اثر همین تلاش‌ها، امروزه اداره نظام‌های سیاسی بدون توجه به مطالبات عمومی و احترام به انتخاب مردم، امری ناممکن است.

شرایط خاص ایران، این ظرفیت را در اختیار کارگزاران سیاسی قرار داده است که بر اساس مصالح سلیقه‌ای به شبوه‌های آمریتی، ساختارهای اقتصادی و فرهنگی را تحت تأثیر اهداف و

استراتژی‌های سیاسی قرار دهند.

تغییرات انجام شده توسط رضاشاه در حوزه اقتصاد که منجر به تغییر جهت اقتصاد کشاورزی به اقتصاد نیمه تجاری گردید، و جایگزینی آموزش جدید به جای آموزش قدیم و تلاش‌های سنت ستیزانه وی که منجر به تغییر ساختار فرهنگی گردید و نیز اجرای ناموفق پروژه اصلاحات ارضی و پیامدهای تخریبی آن بر ساختار اقتصادی که توسط محمدرضا شاه انجام شد، بیانگر نقش منحصر به فردی است که کارگزاران ساختار سیاسی می‌توانند در ساختارهای اقتصادی و فرهنگی داشته باشند و در واقع همین شرایط ویژه است که، قدرت عمل کارگزاران سیاسی را گسترش داده و در نتیجه موجب افزایش اقتدارگرایی آنها شده است.

اما از طرف دیگر، تمرکز منابع قدرت در ساختار سیاسی به گونه‌ای است که اگر کارگزاران آن بخواهند، می‌توانند در جهت انفکاک ساختارهای اجتماعی ایفای نقش کنند.

به همین دلیل، نیروهای اجتماعی که در سده اخیر، رهبری جنبش‌های اجتماعی را بر عهده داشته‌اند، پس از ورود به عرصه سیاسی، تلاش‌هایی برای گسترش حوزه عمومی و ایجاد جامعه مدنی داشته‌اند. تشکیل پارلمان مستقل، مشارکت سیاسی در قالب انتخابات، گسترش مطبوعات مستقل، تأسیس احزاب و نهادهای مدنی، و در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، گسترش NGOها، از آن جمله‌اند.

علاوه بر این، کارگزاران ساختار سیاسی، این توانمندی را در اختیار دارند که از میزان تمرکز منابع اقتصادی در دست دولت کاسته و بخش خصوصی را در ساختار اقتصادی شریک نمایند. البته، وضعیت اقتصادی ایران بیانگر این واقعیت است که دولت‌ها تاکنون، نخواستار و یا نتوانسته‌اند تمرکز قدرت اقتصادی را که یکی از منابع اصلی و اهرم‌های تمرکز قدرت سیاسی است، به بخش خصوصی منتقل نمایند، اما به هر صورت این امکان برای کارگزاران سیاسی وجود دارد که بتوانند در این جهت، قدم بردارند. بویژه ساختار حقوقی در دوره پس از انقلاب اسلامی این زمینه را با تقسیم اقتصاد به سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی بیش از پیش فراهم آورده است.

اگر کارگزاران سیاسی، بخش خصوصی را تقویت کرده و عملاً زمینه‌های تقویت و استقلال نسبی آن را فراهم کنند، از این اقدام آنها هم می‌توان بعنوان یک عامل تسهیل کننده دیگر جهت انفکاک ساختاری و در نتیجه نزدیک شدن به توسعه سیاسی، یاد کرد.

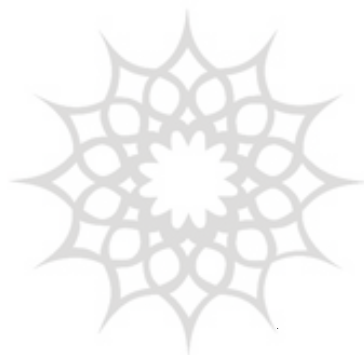
۵. نتیجه گیری

همانگونه که در متن مقاله حاضر آمده، مقوله توسعه سیاسی در ایران بر غم گذار از تحولات متنوع تاریخی، نتوانسته همچون جوامع پیشرفته و توسعه یافته غربی، مسیری تدریجی، مسالمت‌آمیز و رو به پیش را طی نماید. این امر علاوه بر موانع انسانی و فرهنگی و نیز نقش منفی قدرت‌ها و ساختارهای خارجی، موانع داخلی نیز داشته است که صورتبندی خاص ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، که در طول تاریخ شکل خاصی به خود گرفته است، از عمده‌ترین این موانع است. تا زمانی که ساختارهای اجتماعی از انفکاک و استقلال نسبی برخوردار نشوند و بویژه ساختار اقتصادی وابسته به ساختار سیاسی باشد، بدلیل آنکه قدرت و ابتکار عمل در اختیار ساختار سیاسی و عوامل آن است، تحولات سیاسی مربوط به توسعه سیاسی با محدودیت جدی مواجه خواهد بود. دولت بزرگ، قوی و مستقل از ساختارهای اقتصادی - فرهنگی به راحتی قدرت انحصاری خود را از دست نمی‌دهد مگر زمانی که در موازنه نسبی با دیگر ساختارهای اجتماعی قرار گیرد. بنابراین مناسبترین راهکار برای دستیابی تدریجی و مسالمت‌آمیز به اهداف توسعه سیاسی در ایران، تلاش برای انفکاک ساختارهای اجتماعی و استقلال نسبی آنها بویژه ساختار اقتصادی از ساختار سیاسی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Lucian W. Pye, 'Aspects of Political Development' (Boston the Little & Brown Series in Comparative Politics, 1966), pp. 30-50.
2. Ibid. p.33.
3. Ibid. p.23.
4. Ibid. p.63.
5. Leonard Binder, 'Crises & Sequences in Political Development', (Princeton, Princeton University Press, 1977), p.66.
۶. حسین بشیریه، موانع توسعه سیاسی در ایران. (تهران: گام نو، ۱۳۸۰)، ص ۱۱.
۷. عبدالعلی قوام، چالش‌های توسعه سیاسی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۹)، ص ۸۶.
۸. عبدالعلی قوام، چالش‌های توسعه سیاسی، همان، صص ۱۵۵-۱۵۳.
۹. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ ششم، (تهران، نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۲۵.
۱۰. همان، ص ۱۶-۱۵.
۱۱. احمد ساعی، درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی - سیاسی جهان سوم، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷)، ص ۲۵.
۱۲. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۵.
۱۳. احمد ساعی، پیشین، ص ۲۳.
۱۴. احمد ساعی، توسعه در مکاتب متعارض، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۴)، ص ۱۳.
۱۵. برتران بدیع، توسعه سیاسی، مترجم احمد تقیب زاده، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳)، ص ۱۷۱.
۱۶. ملک یحیی صلاحی، اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱)، ص ۸.
۱۷. همان، ص ۹.
۱۸. احمد ساعی، پیشین، ص ۲۳.
۱۹. حسین بشیریه، موانع توسعه سیاسی، فرهنگ توسعه، شماره ۷، ۱۳۷۲، ص ۵۶.
۲۰. علیرضا ازغندی، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، چاپ دوم، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۹)، صص ۱۰۲-۱۰۲.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی